

تاریخ 18/02/2009

سید هاشم سدید

## بدون آزادی بحث در هیچ موردی بجائی نمیرسد

بحث " سکولاریزم و دین " و بحث " خدا کیست " در سایت انترنتی " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان " مرا، با وجود اینکه این شعر " فردوسی " :  
" مگو آن سخن کاندرا آن سود نیست کز آن آتشت بهره جز دود نیست " همواره و تا حدودی زیادی بر قلمم لگام زده بود، بر آن داشت تا بر خلاف میل چند نکته ای را که از سال ها بدین سو در ذهن داشتم و چندین بار بیهوده کوشیده بودم آنها را از ذهنم بیرون بریزم، این بار خدا گفته ثبت بر این صفحات کنم.  
نکته ی اول این که:

بحث در مورد دین و خدا و پیامبر و قران و حدیث و ... در شرایط و محیطی که دین و نمایندگان دین با عقاید و اندیشه های غیر دینی یا ضد دینی با تیغ بران جواب می دهند نه تنها بیهوده است، که حتی غیرعقلانه نیز میباشد.

من نمیدانم آن هائیکه از موضع دین و به دفاع از دین میخواهند چنین بحث هائی را راه بیاندازند و انتظار دارند که کسانی هم به جواب شان پردازند، یک بار به جامعه یا کشور خود - به افغانستان - و خشونت دینی حاکم بر این کشور و نبود تسامح و تحمل در زمینه بحث های دینی یا روشنگری، توجه نموده اند یا خیر؟

آیا اینها گزارش های از بر خورد های خشونت بار آنانرا که خود را نمایندگان و حامیان دین میخوانند، با مردم این خاک، حتی با مسلمانان، در سال هائی که در کشور ما گذشت خوانده اند یا نه؟ یا از سرنوشت بی چارگانی مانند غوث زلمی و پرویز کامبخش که هر یک با دلایلی مسخره ی به بیست سال زندان محکوم شده اند، مطلع هستند؟

مدعی این دو انسان بدبخت و بینوا و بی پناه کی بود، غیر از جامعه ی دینی؟  
قتل بیرحمانه کارمند زن تلویزیون طلوع، زندانی شدن آقای محقق نسب مدیرمسئول مجله حقوق زن به اتهام نشر یک مقاله که از نظر مقامات قضائی در آن به دین اسلام توهین شده بود، در حالی که به نظر تعداد زیادی از نویسندگان و دانشمندان و اهل قلم و اهل مطبوعات هیچ نوع توهینی در آن مقاله به اسلام صورت نگرفته بود - علاقمندان به این موضوع می توانند به امضای بیشتر از یک صد و نود نفر از نویسندگان و شعرا و دانشمندان و مدیران مسئول نشرات و خبرنگاران افغانی در پایان نامه ای که این ها در خصوص این تعدی و اجحاف، به حکم اعتراض به رئیس جمهورکرزی نوشته بودند، در نشریه آفتاب یا آسمائی مراجعه کنند -، مشکل میر حسین مهدوی مسئول نشریه آفتاب - امیدوارم اسم وی را اشتباه نکرده باشم - که بالاخره و بعد از به اصطلاح دیدنی های

زیاد از افغانستان - نامبرده مثلی که فعلاً در کانادا بسر میبرد - تبعید شد را به یاد دارند یا چطور؟ و بالاخره موضوع عبدالرحمن نامی را که بخاطر تغیر دین محکوم به اعدام شد، ولی با پا در میانی کشور های غربی بویژه دولت ایتالیا بالاخره از افغانستان خارج ساخته شد و اکنون در ایتالیا زندگی میکند، فکر نکنم که کسی فراموش نموده باشد؟ با چنین قانون و چنین فضای و با چنین خشونت چگونگی از مردم انتظار باید داشت که در مورد دین و خدا و پیامبر و حکومت الهی و مارکس و کمونیسم و آزادی و ستم و خلقت و مرگ و زندگی و ... حرف بزنند، و به جواب اعتراضات جامعه ی دینی و مبلغین آن که برخی چشم پت میکنند و دهن باز و هر چه دهن شان آمد میگویند و مینویسند، چیز نوشت؟

بحث برای خود قواعد و شیوه ها و نیازمندی های دارد.

یکی از این قواعد ضروری آزادی و داشتن امنیت مال و سر است؛ که متأسفانه در کشور ما همانگونه که آمد و خواندید، ذره ای از آن هم وجود ندارد. اگر این آزادی و امنیت در جامعه ی ما وجود میداشت و این قواعد رعایت میشد، با کمال اطمینان میتوانم بگویم که ما امروز در زمینه های فکری مشکلی کمتری می داشتیم. اما، چه گویم که سرش پیر تاریخ قصه های دیگری به گوش های کم شنو ما زمزمه میکند.

یکی دیگر از شرایط و قواعد بحث های روشنگرانه آن است که آمادگی پذیرفتن واقعیت هائیرا که میشنویم داشته باشیم. و اگر بی جواب ماندیم با مشت بدهن طرف مقابل نکوبیم، یا با زندان و شلاق و دار و سر بریدن و ... جواب نگوئیم.

حکایت میکنند که در صدر اسلام اگر کسی داستان عشق داود پیامبر و زن اوریا و قصد قتل اوریا را از سوی داود پیامبر برای رسیدن به عشق اش بیان می کرد، و به این کار اعتراض می نمود، از سوی خلیفه یا حاکم تازیانه میخورد. چرا؟ چرا مردم در اعتراض به این عمل نادرست که هم در تورات آمده است و هم قسماً در قران باید تازیانه بخورند؟ چنین عملی دور از شأن یک پیامبر است! این که خداوند این عمل او را می بخشد، کار خداوند است، ولی او این گناه را مرتکب شده است؛ در حالی که پیامبران از گناه بری خوانده شده اند!

داستان به پیامبری رسیدن حضرت یعقوب ماجرای دیگری است. صد ها همچو مسائل و موضوعات دیگر که همه در کتاب های تورات و انجیل آمده، اگر پرسیده شود که: چرا؟ نه تنها تفکر و سکوت متفکرانه در این زمینه ها صورت نمیگیرد، که محشری هم بر پا میشود که از سوال یا طرح چنین موضوعی بیزار میشوید.

قصه ی آزادی و دین و مباحثه در این زمینه ها قصه ی امروز و دیروز نیست. بر هزار ها انسانی چون "حلاج" و "ناصر خسرو" چنان بی انصافانه ستم ها رفت بنام دین و از دست دین پروران، که اگر نرسید، بهتر خواهد بود.

اگر به تاریخ تصوف مراجعه کنید، خواهید دید که سبب رواج تصوف تنها و تنها خشک اندیشی و استبداد و اختناق نگهبانان متعصب و خشک مغز دین بوده است. در دوره های گوناگون خواهید دید که چقدر از پیروان ادیان و عقاید دیگر، چه اندازه از روشن اندیشان

یهود و مسیحی و مسلمان مورد شکنجه و آزار کلیساها و کنشست ها و مساجد و ... قرار گرفته اند.

به نظر صاحب این قلم هر زمانیکه استبداد دینی و تعصب مذهبی بجای خشونت و تحمیل و کشتن و بستن و تبعید و تکفیر راه تحمل و تسامح و گفت و شنود سالم را پیدا کردند و در صدد دست یافتن به حقایق شدند و خدا را با همه بزرگی و توانائی و قدرت و فهم اش از محدوده تصورات بشری آزاد نمودند، آنوقت میتوان در باره خدا و دین و حکومت دینی یا غیر دینی و ... بحث نمود. تا وقتی که چنین تحمل و تسامح و آمادگی تحلیلی و تحقیقی در این زمینه ها پیدا نشده است چنین بحثهای فضل فروشانه که در پشت خود پشتوانه دار و شمشیر و تکفیر را دارند، ما را به جائی نمیرساند.

با چنین بحث ها در چنین فضا های مختنق، و با انسان های مانند وهابی ها و صفوی ها و طالب ها و سیاف ها و گلبدین ها و امثال آن ها اگر راهی به جائی ببریم، آن جا فقط و فقط ترکستان خواهد بود و نه جای دیگری.

به نظر این قلم هرکسی که میخواهد در باره دین و یا در باره دنیا و دین مناظره کند باید پیش از آن برای ایجاد و حفظ آزادی و امنیت جان دیگران، و برای آماده ساختن چنان فضائی که انسان بتواند با آرامش خاطر در زمینه ی به بحث و مناظره بپردازد، بیکار کند.

خیلی از اندیشمندان اسلامی و غیراسلامی، ولی اسلام شناس به این باور هستند که اسلام به دموکراسی و حقوق بشر - که یکی از ارکان مهم هر دو احترام به آزادی انسان است - هیچ ربطی ندارد. برخی از متفکرین و مجتهدین پیشرو و مترقی این امر را میپذیرند و به همین دلیل همه به این باور هستند که: " حقوق مربوط به اخلاق اسلامی است، به اصلاحات نیازمند است ... " یا " تمامی ادیان مشمول تحول بوده اند، چرا اسلام از این قاعده مستثناً شود؟"

به نظر صاحب این قلم هر زمانیکه گشودن باب تفسیر آزاد از قران - در سائر ادیان باب تفسیر آزاد از سال ها و قرن ها باز شده است - امکان پذیر شد، آنوقت می توان در باره دین و خدا و پیامبر و خوب و بد و درست و نادرست و ... بدون ترس و بیم تحقیق نمود و نوشت؛ البته نه از موضع یک دشمن که از موضع یک محقق و عالم. آقای محمد مجتهد شبستری یکی از اندیشمندان بسیار برجسته ی جهان اسلام - شخصی که صاحب این قلم احترام خاصی برای شان قائل است - در برابر سوالی که چرا تحول و مدرنیزه کردن کشور های اسلامی اینقدر مشکل است، میگوید:

" ... ملل مسلمان مخالف اصلاحات نیستند. در این کشور ها حامیان اصلاحات بسیارند. اما قدرتمندان با آن مخالف هستند. زیرا اصلاحات به معنی قرائت جدید از اسلام است و به معنی به روز کردن زندگی، به معنی اصلاح حقوق انسان هاست و این اصلاحات به نفع زورمندان نخواهد بود ... "

شبستری یک مسلمان است!! این شخصیت بزرگ جهان اسلام ضرورت اصلاحات حقوق و نیاز به قرائت جدید از اسلام و لزوم به روز کردن زندگی را در دوران کنونی احساس

می کند و می داند که قرائت های قبلی یا کهنه از دین با دوران ما دیگر سازگار نیستند. معنی مدرنیزاسیون که این شخصیت بزرگ اسلامی از آن یاد میکند، چیست؟ همه می دانیم که کلمه مدرنیزاسیون در همه جا و در هر کشور معنی لفظی مشابه دارد. مدرنیزاسیون و مدرنیته و مدرن مفاهیمی نیستند که در افغانستان یک معنی داشته باشند و در هند یا تانزانیا معنی دیگری! مدرنیزاسیون، مدرنیته و مدرن سه حالت های هستند که به هر آن چیزی که در برابر سنت قرار می گیرد، گفته می شود. مدرن شدن یعنی بوجود آمدن تحولات عینی و ذهنی در زندگی یک انسان و در وضعیت یک جامعه. مالیزیا را اگر امروز یک کشور مدرن میخوانیم برای این است که در آن تغییراتی نسبت به یک قرن پیش آن در تمام عرصه های زندگی بوجود آمده است. این تغییرات ناشی از مواجه ناگزیر کشورهای در حال رشد و مردمان آن با ادراکات و اندیشه ها و احساسات، با تکنیک و تکنولوژی و فن آوری های جدید، و بالاخره با دنیای جدید است. شبستری به عنوان یک انسان دانشمند و تحصیل کرده، بعنوان یک مرد متفکر و بالاخره به عنوان یک مسلمان روشن بین و روشن اندیش و دل سوز، با درک واقعیت های عینی زندگی از مدرنیزاسیون طرفداری می کند. او مخالفت و پایداری زورمندان را در برابر قرائت جدید از دین، و ایجاد اصلاحات و به روز ساختن زندگی و ... حاصل از منفعت نهفته آن ها در قرائت های کهنه از دین میبندد.

اگر به همچون سخنان عمیق تر شویم در خواهیم یافت که معنی اصلی این گونه سخنان در واقع عقب نشینی سنت در برابر تجدد است که فقط انسان های دانشمند و شجاعی مانند شبستری، سروش، نصر، نراقی و دیگر روشنفکران دینی از اندونیزیا تا مراکش جرأت پذیرفتن و توان ابراز آن را دارند.

دین از اداره ی امور دنیوی انسان ها، به سبب ابعاد وسیع زندگی مادی و دنیوی انسان و توسعه روز افزون آن، به چهار علت عاجز است:

1- دین اگر با ظهور هر پدیده و ضرورت، پا به پا اصلاح شود، بالاخره به جای خواهد رسید که چهره واقعی دین مسخ شده و دین دیگر دین نخواهد نمود.  
2- زورمندان، همان گونه که شبستری از آن یاد نموده است، با اصلاحات دین موافق نیستند. زیرا با اصلاح مکرر و پیوسته دین قدرت قدرتمندان و دکانداران دین نیز محدود شده می رود و این محدودیت برای حامیان استفاده جوی دین غیر قابل پذیرش است. و حفظ وضعیت کهنه برای مردم! نتیجه ی این کشمکش و اصطکاک و تقابل عقب نشینی کهنه در برابر نو است و بس.

3- آنگونه که تاریخ نشان داده است - از جمله سی سال اخیر کشور ما - فاسد ترین انسان ها انسانهای سیاسی - دینی بوده اند که دین را وسیله ی برای رسیدن به قدرت سیاسی قرار داده اند. حرف زدن از یک باور یا ایدئولوژی یک چیز است و عمل بدان چیزی دیگری است. سرمایه هائی را که نمایندگان دین امروز انباشته اند کدام یک از سیاست مداران ما

در طول زندگی و کارخویش انباشته بودند؟ فقط یکی را می خواهم از میان سیاستمدارانی که بی دین و یا با دین بوده اند، ولی با ابزار و ملعبه دین حکومت نکرده اند به من نشان بدهید که به چنان ثروت های دست یافته باشند که اینها دست یافته اند؟ این وضعیت و این حقیقت نمایانگر دو گونگی در فکر و عمل عهده داران دین است و همان طوری که همه میدانیم بار کج هیچ وقت به منزل نمیرسد. به همین دلیل است که بسیاری از اندیشمندان از جمله ویکتور هوگو در باب رهبران دین میگفتند که به خدا ایمان دارند، ولی خدا انسان را از دم و دستگاه کلیسا نجات دهد!

4- آنهایی را که بنام دین و بنام خدا حکومت میکنند، اگر خطا یا اشتباهی بکنند نمیتوانید مورد پرسش و مؤاخذه قرار بدهید. اعتراض علیه این ها اعتراض و عصیان و مخالفت علیه خدا و پیامبر - و با یک تحلیل عصیان و مبارزه و مخالفت علیه همه ی مسلمانان - پنداشته می شود. و در قران حدی برای چنین انسانی بنام محارب الله و الرسول ویا مفسد فی الارض تعیین شده است و آن عبارت است از این که:

- به قتل رسانیده میشود؛

- مصلوب میشود،

- یک دست و یک پای وی از چپ و راست بریده میشود و به همان حال واگذاشته می شود تا در خون خود بمیرد؛ و

- تبعید میشود.

بنابراین برای مردم مشکل خواهد بود که این حالت را تا ابد تحمل کنند، اگر چه حامیان دین میکوشند با چناق تکفیر خشم مردم را مهار کنند.

و اما در حکومت های دنیوی یا غیر دینی - حکومت غیر دینی حکومت ضد دینی نیست - حاکم در هر درجه ی دینداری که باشد، مردم در برابر دین و خدا قرار ندارند و اگر شکایتی از حاکم داشته باشند، بدون ترس و بیم از تکفیر و ... شکایت شان را ابراز میدارند.

شاید حکومت غیر دنیوی یا غیر سکولار بهترین و مناسب ترین نوع حکومت در ذات خود برای بشر باشد، اما کجا است آن انسانی که چنین حکومتی را تحقق ببخشد؟ از شش هزار سالی که - کمتر یا بیشتر- از زمان ابراهیم پیامبر می گذرد، تا امروز تاریخ ادیان با خون و تقلب نوشته شده است. صاحب این قلم حاضر است ده هزار نمونه و واقعه از آن را ارائه کند، اگر کسی بخواهد!

با حرف نه عدالت بر قرار می شود، و نه آزادی و امنیت را برای مردم تأمین نموده می توانیم و نه رفاه و آرامش و آبادی و آسایش برای مردم بوجود میآید.

بد بخت ترین و عقب افتاده ترین کشور ها در جهان کشور های اسلامی هستند. دویی و شارجه و غیره کشور های نفت خیز عربی از خیر سر نقت خدا داد و علم غرب آباد شده اند. در این زمینه آموزه های دین و استعداد ها یا دانشی که واجد آن خود اینها باشند هیچ نقشی بازی نکرده است.

صد سال پیشتر این کشور ها را در نظر بگیرد؛ اگر دین در آبادی این کشور ها و رفاه این انسان ها نقشی میداشت، در هزار و دو صد و هشتاد و هفت سال باید آثار آن در این کشور ها هویدا می شد.

بعضی وقت ها زمانی که برنامه های تلویزیونی افغانستان یا سائر کشور های اسلامی را تماشا میکنم میبینم که برای توضیح ارتباط اسلام و ساینس نیز از کشفیات و دست آورد های غربی ها استفاده میکنند. اگر بخواهند به طور مثال فرمول شیمیائی آکسیجن را نشان دهند یا ترکیب نایترژن را، باز هم خواهیم دید که از فرمول های شیمیائی که اروپائی ها یا غیر مسلمانان آنرا کشف نموده یا ساخته اند استفاده میکنند. برای توضیح قدرت خداوند و تبیین طبیعت و هستی، اگر خواسته باشند از راه علم آن را ثابت کنند، باز هم به علوم مکتشفه ی غرب توسل میورزند.

همه چیز را از غرب میگیریم - همه چیز غرب خوب است؛ دوا، هواپیما، موتر، ماشین، طبابت، شیوه های تدریس و مواد درسی، برق، رادیو، تلویزیون، کامپیور و... - همه این ها خوب هستند، تنها سکولاریزم بد است؟

درحکومت سکولار، یک خانواده مانند آل سعود یکی پس از دیگری برای سال ها و قرن ها حکومت کرده نمیتواند.

کجای این حکومت و حکومت های مانند اینها به حکومت اسلامی میمانند؟ مگر در قرآن آمده است که از یک خانواده نسل اندر نسل و یکی پی دیگری باید به حکومت برسند و حکومت کنند؟ در کجای قرآن چنین چیزی آمده است؟ در یک حکومت سکولار چنین چیزی ممکن نیست! برای همین است که زورمندان دین پرور با سکولاریزم ودموکراسی و آزادی و منطق و استدلال و حق خواهی و سوال و... مخالفت میکنند. قدرت یا حکومت الهی با هرمنوتیک یا تفسیر کاملاً جدید از اسلام به معنای قادر بودن خداوند به انجام فعلی است که اگر خداوند بخواهد آن را انجام میدهد و اگر نخواهد آن را انجام نمیدهد. یا حاکم بودن آن به همه ی هستی است. نه اینکه نعوذ بالله قرص سردردی ما را هم در موقع سر سردی بدهن ما بکند. حکومت الهی حکومت بر هستی است و نه حکومت یا اداره سیاسی یک کشور!

اگر بعنوان یک مسلمان بپذیریم که عقل را هم خداوند به انسان عنایت کرده است، کجای اینکار نادرست است، اگرما از عقل خداداد برای پیشبرد امور روزمره و دنیوی خویش استفاده کنیم؟ آیا خدا تنها این عقل را برای شناخت خودش به انسان داده است؟ همین و بس! این استدلال مرا به یاد استدلال یک مؤمن مسلمان می اندازد که در بستر مرگ از خوردن دوا امتناع میورزید. وقتی که از او پرسیدم که این چه حماقت است؟ گفت: " من تکیه خود را به خدا نموده ام و نه به دوا و داکتر!" عزیزمن! آخر این داکتر را کی خلق کرده است؟ کی به او این عقل و استعداد را داده و این دوا و دارو از کجا میآید؟ مگر این ها را خدا خلق نکرده است؟ کندی را که دهقان کشت نموده و نانی را که نانوا پخته و آن را میخوری با این دارو و این داکتر چه تفاوتی دارد؟

تنظیم امور دنیا کار خود بشر است! بشر اختیار و حق انتخاب را دارا است. در غیر آن اگر همه کارها را خداوند، چنانچه برخی از مسلمان میگویند، تعیین کند، پاداش و سزا و جنت و دوزخ معنا پیدا نمیکرد و هم در آن صورت تمام افعال فبیحه را که مردم مرتکب می شدند نمود بالله باید بنام خداوند به حساب آوردند.

منظور از بحث حکومت الهی در اسلام حکومت بر هستی و طبیعت، که انسان نیز جزء از آن است می باشد و نه - همان طور که گفته شد - حتی ورق زدن صفحات کتابی که یکی میخواند، بدست خدا!

با وجود عدم آزادی بیان در اسلام و ترس از تکفیر و ... زبان بی باک و بی لجام در رفت. چه کنیم که حوصله گاهی سر میرود. امید که این زبان سرخ روزی این سر سفید را به باد نهد. ... پناه به خدا!!  
و اما نکته ی دوم اینست که :

مدافعین دین اسلام هر وقتی که از مخالفین دین، به خصوص دانشمندان اروپائی، یاد می کنند، تقریباً همیشه از مارکس مثال می دهند و مارکس را زیر بمبارد می گیرند که او گفته است: " دین افیون توده ها است." در حالی که سال ها و قرن ها پیش از مارکس اندیشمندانی اروپائی دیگری نیز بوده اند که با دین و خدا برخورد تند تر نسبت به مارکس داشته اند.

اسپینوزا فیلسوف هالندی یهودی تبار که تقریباً دو قرن پیش از مارکس زندگی مینمود در باره دین چنین نظر داشت که تورات از جانب خدا وحی نشده است و خدا هیچگاه در امور انسانها دخالت نکرده و دخالت نمیکند و روحانیون (احبار یهود) هم حق ویژه ی بر مردم دیگر ندارند. اسپینوزا به این نظر بود که تا وقتی که از حاکمیت دین نجات نیابیم هیچ کاری سودمندی در امور دنیا انجام داده نمیتوانیم.

ولتر هیچ رابطه ی مستقیمی غیر از خلق انسان، میان خدا و انسان را قبول ندارد. از نظر ولتر هیچ انسانی حتی پیامبران بی پرده با خدا سخن نگفته اند. (ولتر میگفت که در فرانسه مردم فرانسه وی را تقریباً بی دین می خواندند، در حالی که مردم انگلستان، وقتی که به انگلستان رفت، وی را بسیار دیندار یافتند.) معنی این حرف این است که مردم انگلستان، یک ملت، بی دین تر از ولتر بودند.

مونتیسکیو خالق روح القوانين در مورد انگلیسی ها میگوید: " در انگلستان اثری از دین به چشم نمیخورد."

از سارتر، یا از برتراند رسل پرسیدند که بالاخره مرگ و مردن است و اگر بعد از مرگ از شما پرسیده شود که چرا به خدا عقیده و ایمان نداشتید، چه جواب خواهید داد؟ گفت: " از خداوند خواهم پرسید که چرا به اندازه ی کافی عقل برایم عنایت نکردید که با استفاده از آن میتوانستم در شناخت تان ناتوان نباشم." ده ها دانشمند دیگر همین باور را داشتند!  
مارکس نه دین را رد کرد و نه خواست مانند سارتر یا اندراسل خدا را مورد سوال قرار بدهد. چرا همیشه مارکس را مثال می زنند؟ آیا ما از دانشمندان غیر دینی یا ضد دینی غرب تنها مارکس را میشناسیم؟

گذشته از این اگر همین پاسخ را یکی از ما ها در برابر چنان سوالی در برابر سیاف و گلبدين و طالب و امثالهم ارائه کنیم، آیا نویسندگانی که میخواهند از موضع دین در رابطه با دین و خدا و پیامبر و حکومت آسمانی و حکومت زمینی و لاهوت و ناسوت بحث کنند می توانند تضمین جان ما ها را بکنند؟ می توانند بگویند که چنین انسانی هم مانند چندین ژورنالیست و ده ها معلم و عالم دینی و افراد بیگناه دیگر ذبح اسلامی نمیشوند؟ به حرف این اندیشمند دقیق شوید؛ عقلی را که خداوند به انسان عنایت نموده، اگر قاصر از شناخت خداست، گناهی انسان بیچاره چیست؟ نمیگویم که نعوذ بالله تقصیر خداست! اگر تقصیری وجود دارد، که بی شک وجود دارد، تقصیر ما از شناخت انسان و هستی و خدا و دین و پیامبر و قصه های ساخت انسان در این موارد است. تقصیر خود بزرگ بینی برخی از انسان هاست؛ و الا خدا میداند که ما در برابر شناخت هستی به زمان نیاز داریم و با عقل موجود قادر به شناخت هستی و شناخت خدا و چگونگی خلقت و... نیستیم. چه خوب می گفت ناصر خسرو که :

این جهان در جنب فکرت های ما

همچو اندر جنب دریا ساغر است

" خدا کیست " و " خدا چیست " در مورد " بود و نبود " خدا از کسی سوال نمی کند؛ بلکه در مورد کیستی و چیستی خدا میپرسد. کدام یک از ما ها - یا کدام یک از گذشتگان ما تا امروز توانسته اند چیستی و چگونگی و ... خدا را به طور قطع ثابت کنند و بطور قطع بگویند که خدا کیست؛ کجاست، یا چه گونه معلوم میشود؟ نور است؟ روح است؟ یا ...؟ آن انسانی که میگوید کتاب های دینی ساخته و پرداخته ذهن انسان ها هستند - با همان توانائی فکری و عقلی که خدا برایش داده و به همین دلیل تعریفی را دین از جهان و هستی و انسان و خدا و شیطان و خوب و بد و... قبول نمی کند - با کدام دلیلی غیر از همان کتابی که او آن را " مثلاً " قبول ندارد، به قناعت وی میپردازید و کیستی و چیستی خدا را برایش ثابت میکنید؟ توجه کنید که در اینجا بحث برسر " هست و نیست " نیست!!! از این بحث که بگذریم، من هم با تجربه اثیکه در طول عمر و در زندگی عملی، در کنار مطالعه ده ها کتاب، نموده ام، در باره دین شاید همان حرفی را بزنم که مارکس زده بود. اتکای بیش از حد در همه زمینه ها به خدا، حتی در مواردی که انسان باید خود را تکان بدهد و غم شکم و زندگی و روزگار و آینده خود و زن و فرزند خویش را بخورد و به جامعه و شهر و ملک و مردم ممد واقع شود، با احادیث و اشعار و وجیزه های مانند:

هر که یقین را به توکل سرشت

بر کرم الرزق علی الله نوشت

یا

هیچ بر گوشت نیامد ای لئیم

حرف الرزق علی الله الکریم

یا

جان بی نان به کس نداد خدای

ز آنکه از نان بماند جان برجای

یا

خدا که دهن را داد روزی اش را هم میدهد.

یا

روزی اش را خدا میدهد و لنگرش را هم زمین میبرد؛ و صدها سخن دیگرمانند اینها تأثیر هزار بار بیشتر و بدتر از مورفین و تریاک و چرس و چلم دارند. همه ی این سخنان انسان را تخدیر میکند؛ همانگونه که افیون یا تریاک انسان را تخدیر می کند، حتی بدتر از آن ها!

به معنی این مثل که می گوید: " خدا میان گندم خط گذاشته است " توجه کنید، یا به این شعری از سنائی:

آن چه نصیب است نه کم میدهند

ور نستانی به ستم میدهند

همه ی این اشعار یا وجیزه ها و یا هر نامیکه روی آنها میگذارید، حکم تریاک را برای انسان های غافل و جاهل دارند.

استاد مرحوم غوث الدین خان رسام قصه میکرد، که در یکی از مسافرت های ظاهرخان در دره ی کیان، زمانیکه شاه قصد دیدن سید کیان را داشته، با وی بوده است. سید مذکور به استقبال شاه تا حدود یک کیلو متر راه را با بهترین قالین های افغانی فرش نموده و در دو طرف راه ورودی شاه زیبا ترین دخترا و زنان به پذیرائی شاه ایستاده بودند و تمام یک کیلومتر راه را بر سر شاه سکه های طلا میپاشیدند.

سوال این است که سید کیان این همه طلا را از کجا آورده بود؟ کدام یک از ما ها کدام روزی سید کیان، مجددی و گیلانی و پیر اُبی و آخندزاده های قندهار و ... را دیده باشیم که زمینی را بیل زده باشند یا پشتاره ی خاری را از کوهی به زیر و به خانه خویش برده باشند؟ و یا در دل کوهی در جستجوی سربی، مسی، آهنی و یا طلای بوده باشد؟

هزار ها هموطن هزاره ی ما که از ابتدائی ترین نعمات زندگی محروم هستند و هنوز هم در همین عصر فضا و عصر اتم و عصر اطلاعات و ... در غار های کوه زندگی میکنند و ... اگر دین افیون نیست، پس چیست که این همه انسان های شریف و بینوا در حالیکه جگر گوشه های شان از گرسنگی و سردی به پیش چشمان شان جان می دهند از شیریه ی جان شان و از دهن اطفال معصوم شان می زنند و چند پولی را که به هزارسختی بدست می آورند نثار این سیدان و خواجه ها و ربانی ها و مجددی ها و گیلانیها و ... می کنند تا آن ها آن را با سخاوت و تفرعن و بدون اینکه احساسی داشته باشند که این پول ها یا این سکه ها از کجا می آیند و یا آیا شاهان خون خوار تر از خود شان ارزش این را دارند که حاصل عرق و خون آن بینوایان به پای آن ها ریختانده شوند در راه آن ها نثار میکنند. صاحب

این قلم هیچگاه به این باور نیست که نیروی افیون در آنحدی باشد که بینوای لقمه ی دهن کودکش را به دیگری بدهد.

خودم روزی، نزدیکی های شش شام رو بروی شاروالی کابل و وزارت معارف با چند دوست ایستاده بودم که مردی با لباس کهنه ی که از عرق و چرک بسیار رنگ سفید آن به سیاهی گرانیده بود و با یک دست دست طفل شش، هفت ساله ی را گرفته بود و با دست دیگر ریسمان گوسفندی را، نزدیک آمده آدرس پیرصاحب گیلانی را از ما پرسید. پرسیدم که آدرس پیر صاحب را چه میکنی؟ گفت نذری دارم باید آنرا برای پیر صاحب ببرم. از رنگ و کهنگی و عرق و چرکی لباس کودک پا برهنه معلوم میشد که این مرد بی انصاف و بی احساس بیشتر از پنج سال است که برای آن طفل بدبخت لباس نو خریده است.

همینجاست که انسان به فکر "الرزق علی الله" میفتد؛ منتها نه برای غریبا، که برای افرادی مانند گیلانی ها و کیان ها و مجددی ها و دیگر دکانداران و حامیان دین!!

یک ضرب المثل اروپائی میگوید: "وقتی که انگشتت را به طرف کسی متوجه می سازی متوجه باش که سه تا انگشتان دیگر به جانب خودت اشاره دارند." از یکی از دوستان که اخیراً از افغانستان برگشته شنیدم که آقای مارشال فهیم در درون خانه ای که در دامنه های کوه راه شمالی آباد نموده، میدان "بزکشی" ساخته است. دارائی های اینها را که یکی و دو تا نیستند کدام یک از ما ها می توانیم تخمین کنیم؟ سی سال پیش که جهاد آغاز شد این ها چقدر دارائی و پول و سرمایه داشتند؟ به شاه و شاه بچه های عربستان و امیران امارات و کویت و... نظر کنید! به رفسنجانی ها نگاه کنید! به تمام زمامداران کشورهای اسلامی که بنام اسلام و حکومت دینی حکومت میکنند، نگاه کنید و به شیوه هائی که این ها حکومت میکنند، نگاه کنید و آنرا با کشور هائیکه نظام سکولار دارند مقایسه کنید. در کدام یکی از اینها، از جمله کشور خود ما که "جمهوری اسلامی" خوانده میشود، چیزی بنام بیمه صحتی وجود دارد؟ در کدام یکی به مجردی که طفل در شکم مادر پیدا می شود مصرف او یا در معاش یا در کمک های دولت به فامیلش پرداخته شود؟ در کدام یک از کشورهای اسلامی در دوران بیکاری به بیکاران معاش داده میشود؟ و... همه ی این ها از برکت نظام های سکولار و اندیشمندان سکولار بوجود آمده اند و از برکت مبارزه همین سکولارها و رهائی مردم از سلطه ی جادوگران و مداریان سودجوی و بیرحم کلیسا بمیان آمده است!!

تاریخ اجتماعی - سیاسی اروپای بدبخت را در دوران حاکمیت دین و کلیسا یکبار مطالعه کنید و آنگاه زندگی مردم بینوای آن دوران را با زندگی مردم امروز مقایسه کنید و بگوئید که کدام بهتر بود و یا بهتر است! حکومت خدایان یا حکومت انسان ها!؟

من یقین دارم که خدای عادل نه طرف دار آن گونه حاکمیت بنام خود بود، که کلیسا بر پا داشته بود، و نه طرفدار این گونه حاکمیتی که امروز مسجد در کشور ما بر قرار کرده یا در صدد بر قرار کردن آن هستند، میباشد.

تلاش برای حکومت الهی و این خود را به سنگ و چوب زدن ها تنها و تنها کار آن هائی است که می خواهن «د مسیر تاریخ را تغییر بدهند و چرخ تحول زمان را مختل کنند، در حالی که نه مسیر تاریخ تغییر میکند و نه چرخ تحول زمان مختل شدنی است.